یادداشتی درباره کتاب «یادها و دیدارها» به قلم ایرج پارسی‌نژاد

خاطراتی از قبیله زبان و ادبیات

داریوش آشوری

کتاب «یادها و دیدارها» از دوست دیرین‌ام ایرج پارسی‌نژاد، به همت او و لطف خانم ترانه خانلوری در پاریس به دست‌ام رسید. البته من حق دروبارهٔ این کتاب کنجکاو بودم و از ایرج خواسته بودم که به من برساند. دلیل کنجکاوی من هم این بود که من و پارسی‌نژاد زاده یک سال‌ایم (۱۳۱۷) و اگرچه با هم نه در یک دبیرستان درس خوانده‌ایم و نه در دانشگاه تهران در یک دانشکده بوده‌ایم و تنها در یک دوره حدود یک سال در دانشگاه زبان‌های خارجی توکیو با هم همکار بوده‌ایم -که آن‌هم به همت او فراهم شده بود- با این‌همه رشته آشنایی دورادور و سپس دوستی نزدیک ما دامنهٔ بنجاه‌ساله دارد. فصل مشترک ما دو تن رابطه با زبان و ادبیات فارسی است و بسیاری از کسانی که نام‌شان در این گزارش خاطرات آمده نیز از همین قبیله اهل زبان و ادبیات‌اند. من هم از دور و نزدیک با ایشان آشنا و دوست بوده‌ام یا با آثارشان سروکار داشته‌ام.

ایرج مردی است خوشکرم، مهربان و بجوش که به‌آسانی می‌توانسته است با بسیاری کسان، به‌ویژه اگر ارتباطی با زبان و ادبیات فارسی می‌داشتند، رابطه پایدار برقرار کند. در این کتاب از بیش از بنجاه‌وپنج تن از استادان و دوستان خود یاد کرده است که کم‌وبیش چهره‌های نام‌آشنا و شخصیت‌های برجسته فرهنگی و ادبی روزگار نسل من و او هستند. کنجکاوی من درباره این کتاب هم از این جهت بود که من هم با بسیاری از این گروه دورادور آشنا یا با برخی از نزدیک دوست بوده‌ام و بر روی هم با آثار پژوهشی یا کتاب‌هاشان سروکار داشته‌ام.

کتاب پارسی‌نژاد خواندنی است. و آن را از برکت حافظه شگرف نویسنده‌اش داریم. روش روایتگری وی نیز روشن و شفاف است و خالی از زیادروی چه از جهت مثبت چه منفی. اما همین پارهنوشته‌ها در خلال روایت خاطره‌های گذرا از نکته‌سنجی‌ها درباره نوع رفتار و روان‌شناسی کسانی از استادان دانشگاه و شخصیت‌های فرهنگی و ادبی زمانه خالی نیست.

از یادها و دیدارها

ناصر غیاثی

یکی از بسیار حُسن‌های مطالعهٔ خاطرات سرآمدان علم و فرهنگ و ادب این است که چندی در حال‌وهوای روزگاری نفس می‌کشیم که آنان و هم‌عصرانش در آن می‌زیسته‌اند، سرکی می‌کشیم به روابت غیررسمی از منش برجستگان، از برخی گفت‌وگوها و نظرگاه‌های خصوصی آن‌ها که در تاریخ رسمی یادی از آن‌ها نمی‌شود. ناخیر می‌شویم و شاید مهجّر از همه برخی رازهای مگوی این فرهیختگان و فرزانگان بر ما آشکار می‌شود؛ رازهایی که توجیه «حفظ آبرو» مانع می‌شود از برملاشدن آن‌ها. به عبارت دیگر با مطالعهٔ خاطرات دیگران، از منظری مکمل روایت رسمی با منشِ مانندگاران در تاریخ یک سرزمین آشنا می‌شویم.

دکتر ایرج پارسی‌نژاد در «یادها و دیدارها»، کتاب ۳۶۰ صفحه‌ای خود ضمن روایت کوتاه و فشرده‌ای از زندگی‌اش، یادمانده‌هایش از بیش از پنجاه نفر از زنان و مردان اهل اندیشه و فرهنگ و ادب این مرزوبوم در شصت‌واندی سال اخیر را می‌نویسد. از هریک عمدتاً در دو تا پنج صفحه و همه همراه با عکس‌هایی تاکنون دیده‌نشده. ترتیب این خاطرات پارسی‌نژاد از آده‌های نقش‌پرداز فرهنگ و ادب ایران، بر اساس زندگی‌نامهٔ نویسندهٔ آن است.

دکتر ایرج پارسی‌نژاد

اهل قلم، دکتر ایرج پارسی‌نژاد، فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد از بیشتر یا کتاب‌هایش در مورد تاریخ نقد ادبی در ایران می‌شناسند. کتابی که وی در آن‌ها به تلاش اندیشمندان ایرانی در نقد ادبی به مفهوم امروزین و چندوجوش رابطهٔ بسیاری از پژوهشگران فرهنگ ایران چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، زین‌العابدین مراغه‌ای، صادق هدایت، علی دشتی، پرویز ناتل‌خانلری، فاطمه سیاح، احسان طبری، عبدالحسین زرین‌کوب و... با نقد ادبی می‌پردازد.

ایرج پارسی‌نژاد متولد ۱۳۱۷ در آبادان، بخت آن را داشت در سال‌هایی (۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲) دانشجوی زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران باشد که مجموعه‌ای از نامدارترین استادان ادبیات ایران در آن تدریس می‌کردند. استادان گهمانده‌ی چون ابراهیم پورداود، بدیع‌الزمان فروزانفر، جلال‌الدین همایی، محمد معین، پرویز ناتل‌خانلری، ذبیح‌الله صفا و بسیاری دیگر که گستردگی دانش و خدمات‌شان به فرهنگ و ادبیات ایران انکارناپذیر است. پارسی‌نژاد در خاطرات خود از قافیه شیوا و به‌راستی شیرین از این استادان خود یاد و گاه حکایات طنزآمیزی از برخی از آن‌ها روایت می‌کند. از جمله درواره استاد بدیع‌الزمان فروزانفر به بانی می‌آورد: «روزی استاد، پس از پایان درس خود درباره غلط نشاپوری، به انتخاب خود به چند دانشجوی ممتاز اشاره کرد و از عطار را بیشنهاد می‌کرد که درباره آن مطالعه و تحقیق کنند. به یکی تذکرةالاولیا، به دیگری منطق‌الطیر، به دانشجوی سوم الهی‌نامه. در این میان خانمی از دانشجویان که چندان از زیبایی بهره نداشت دست بالا برد که من هم هستم. استاد مرحوم یکی خود را و نادیده بگیرد نتوانست. سرانجام با اکراه، با آن لحن معنی‌دار خاص خود، گفت: شما هم مبیت‌نامه را دارید کنید!».

پارسی‌نژاد در همان روزهای دانشجویی (۱۳۴۱) به دعوت زنده‌یاد نجف دریابندری، از دوستان دوران نوجوانی‌اش که خود سردبیر دوکار انتشارات فرانکلین بود، به‌عنوان مدیر قسمت تولید در انتشارات فرانکلین مشغول به کار شد. از آنجا که دریابندری محل کار پارسی‌نژاد را با دفتر خود قرار داده بود، این خود بار دیگر موقعیتی فراهم آورد تا باب آشنایی و همکاری پارسی‌نژاد با بسیاری از اهل کتاب و قلم که به‌عنوان مراجعه‌کننده و به‌عنوان دوستان دریابندری به مؤسسه رفت‌وآمد داشتند، باز شود. پارسی‌نژاد به سال ۱۳۴۴ و در بی‌تاسیس بنیاد فرهنگ ایران، به دعوت دکتر خانلری رئیس این بنیاد که پارسی‌نژاد ارادت ویژه‌ای به او دارد، به‌عنوان پژوهشگر، همکار او و دیگر مدان فاضلی چون شفیعی‌کدکنی و احمد تفضلی و مهرداد بهار شد. به سفارش دکتر خانلری بود که پارسی‌نژاد سال ۱۳۴۷ برای کار به تلویزیون رفت. در آنجا ابتدا برنامه‌ای با عنوان «در جست‌وجوی زبان معیار» تدارک دید و در آن زمینهٔ تنگهٔ زبان معیار برای گویندگان رادیوتلویزیون را فراهم آورد. «هنر و اندیشه» برنامهٔ دیگر دکتر پارسی‌نژاد در تلویزیون اختصاص داشت به کوک‌کاوی با اهل اندیشه و هنر ایران. برنامهٔ «خاطرات پارسی» و نیز برنامهٔ «دیدار» که به معرفی و بررسی کتاب‌های تازه و کوک‌کاوی با نویسندگان و مترجمان و شاعران می‌پرداخت و سرانجام برنامهٔ «فقرنوز» که تولیدی تازه از تاکنون مکتوب‌شده‌ها از اهل هنر و ادبی و فرهنگی در تلویزیون ایران در این دو برنامهٔ آخر پارسی‌نژاد، شاعران شعر می‌خوانند و او با این شاعران گفت‌وگو می‌کرد.

کوشه‌هایی از دلش

به‌این‌ترتیب علایق شخصی، تحصیلات و شغل‌های پارسی‌نژاد دست به دست هم داده و او را مدام در حوزه‌نشر و با بسیاری از پدیدآورندگان و دست‌اندرکاران ادبیات و موسیقی و سینما و تئاتر ایران معاصر قرار می‌دهد. از همین رهگذر است که وی کوشه‌هایی از تاکنون مکتوب‌شده‌ها از هنر و ادبیات ایران معاصر را به رشته تحریر درمی‌آورد و خوانده را با کوشه‌هایی از خلق‌وخو و برخی اتفاقات ریزودرشت زندگی بسیاری از اهل فرهنگ هم‌عصر خویش، بیشتر نویسنده و شاعر و مترجم و پژوهشگر، آشنا می‌سازد. منشبرکردن نوشتن مقاله‌ای در ستایش از تاریخ شاهنشاهی در لومونده دیپلماتیک به خانلری و انتشار ترجمه آن به مناسبت غلامحسین مصاحبی در «انتقاد کتاب نیل» که تکذیب خانلری را در پی داشت، نمونهٔ کوچکی است از آنچه که در روایت رسمی تاریخ مغفول مانده. دکتر پارسی‌نژاد می‌نویسد: «توضیح ساعدی در دیل تکذیب خانلری حاشیه‌ای طعنه‌آمیز بود که «ما نمی‌دانیم مگر موضوع

در ستایش و نکوهش بزرگان

گفت‌وگو با ایرج پارسی‌نژاد به مناسبت انتشار کتاب «یادها و دیدارها»

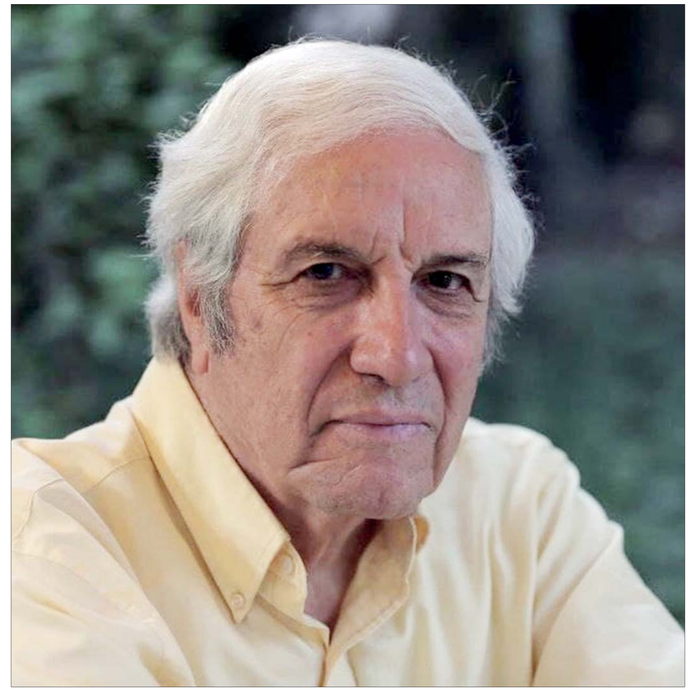

شیما بهره‌مند

همه‌چیز از دانشکده ادبیات شروع می‌شود، سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۲ که ایرج پارسی‌نژاد از درسِ بدیع‌الزمان فروزانفر و جلال‌الدین همایی که میراثِ قدیم ادبیات بودند، و بعدها از مجلسِ درس نسل مجدد، پرویز ناتل‌خانلری و محمد معین و ذبیح‌الله صفا و دیگران برخوردار می‌شود و به‌طور رسمی و تمام‌عیار به اهل فرهنگ می‌پیوندد. گرچه پیش‌تر نیز به واسطه پدر و دوستان پدری با فرهنگ ایران آشنا بود و در دبیرستان هم انجمن‌های ادبی و فرهنگی را شناخته بود و ازاین‌رو وقتی پای درس خانلری نشسته بود پیش از آن با آثارش آشنایی داشت و با اشتیاق پیگیر مجلّه «سخن» او بود. از همین مقدمه بیداست که پارسی‌نژاد قریبِ نیم‌قرنی است که با اهل فرهنگ و ادبیات حشر و نشر دارد و جدا از آثار و مکتوباتِ ادبی، شناختی بی‌واسطه از شخصیت‌های متنوع فرهنگی دارد که ماحصل این شناخت و معاشرت با مفاخر ادبی و چهره‌های هنری دورانش، کتابی است از «یادماندەهای» او که اخیراً با عنوانِ «یادها و دیدارها» در نشر نو منتشر شده و مورد توجهِ اهل فرهنگ قرار گرفته است. «یادها و دیدارها» شامل خاطرات و روایتِ دیدارهای پارسی‌نژاد از طیفِ وسیعی از چهره‌های شاخص فرهنگ و سیاست است: از اسماعیل سعادت و فروغ فرخزاد و یدالله رویایی و شهریار و جمال‌زاده و اخوان‌ثالث و صادق چوبک و جلال آل‌احمد و ابراهیم گلستان گرفته. تا بیژن مفید و فریدون آدمیت و زرین‌کوب و داریوش شایگان و شفیعی‌کدکنی و پرویز دوایی و دیگران. اما حکایتِ تقریرِ این خاطرات از این قرار است که ایرج پارسی‌نژاد هرگاه در جمع دوستان از یادماندەهایش تعریف می‌کرد، دوستان از او می‌خواستند تا این خاطرات را با عامه مردم در میان بگذارد و اگر این ابرام و اصرار نبود شاید او هرگز دست به قلم نمی‌برد تا شرح احوالات و خلقیاتِ طیفِ گسترده‌ای از اصحاب فرهنگ را ثبت کند. چنان‌که خودش در مقدمه کتاب آورده ابتدا از ترس اینکه این مطالب پیش‌پاافتاده و شخصی جلوه کند از این کار سر باز می‌زند. اما بعد که به نوشتن خاطراتش رضایت می‌دهد تمام سعی‌اش را به کار می‌گیرد تا در روایت هر خاطره راستی و درستی را پیش چشم داشته باشد و از خیال‌بافی و قصه‌پردازی پرهیز کند. ازاین‌روست که در جای‌جای این خاطرات می‌توان بخشی از زمینه و زمانه فضای فرهنگی و روشنفکری روزگار روایت را بازشناخت و همین امر است که خاطرات پارسی‌نژاد را از اَمری فردی فراتر می‌برد و چه‌بسا گفتارهای حاکم بر زمانه‌اش را آشکار می‌کند. برای نمونه پارسی‌نژاد در روایت‌هایش نماینده طیفی از اصحاب فرهنگ می‌نماید که چندان باوری به سیاست یا به تعبیر درست‌تر، درهم‌آمیختگی فرهنگ با سیاست ندارند و ازاین‌روست که تیغ تند نقد او به طرفِ جلال آل‌احمد نشانه رفته و با اینکه خود جلال در یک چاه و دو چاله، به‌صراحت و بی‌پرده‌پوشی به خطای خود اعتراف می‌کند. پارسی‌نژاد آن را ناکافی می‌داند و می‌گوید «واقعیت این است که آقایان روشنفکر، با همه ادعای وارستگی و آزادگی هر جا که استخوان پوسیده‌ای جلوشان می‌انداختند خیز برمی‌داشتند، یا در جای دیگر که از وجه فرهنگی شخصیت احسان طبری می‌گوید، معتقد است که طبری بیشینه سزاوار خود را در خدمت به رشد و گسترش ادبیات و هنر جدید بیشتر و در ایران با افتادن در کژراهه سیاست به باد داد. و از «بدنامی حزب توده» سخن به میان می‌آورد که به‌زعم او نام طبری را آن درآمیخته است. به هر تقدیر، کتاب «یادها و دیدارها» مجموعه‌ای است از خاطرات مستند ایرج پارسی‌نژاد که در کمال انصاف و رعایت امانت روایت شده‌اند و البته او به توصیف اوضاع و افراد از این، مواضع نمی‌کند و از موضع‌گیری درباره اشخاص و خاطرات طرفه نمی‌رود و فراتر از این، مواضع شخصی نداشت. مدتی در استخدام وزارت فرهنگ بود و به شغل معلمی اشتغال داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۸ به زندان رفت و پس از آزادی از زندان، در جاهای مختلف، از جمله روزنامه و رادیو، درآمدهای شخصی داشت و مدتی هم در کتابخانه ملی کار می‌کرد. وقتی با معرفی دوستش، حسین خدیو جم توانست کاری در بنیاد فرهنگ ایران پیدا کند، دکتر خانلری که با او دوست داشت، مقرری ماهانه‌ای برایش ترتیب داد. اما او نمی‌توانست روزها سر کار حاضر شود. روزی سعیدی‌سیرجانی، مدیر انتشارات بنیاد فرهنگ، از عدم حضور اخوان سر کار پیش دکتر خانلری شکایت می‌کرد. من که تصادفاً خود شاهد طرح این شکایت بودم یا خانلری با یک شکایت سیرجانی هرگز از یاد نمی‌برم. آن استاد خواندم، که خود شاعر بود، گفت: ما آقای اخوان را استخدام نکرده‌ایم اما وسوسه هرگز دوستان در حدی بود که سرانجام من تسلیم شدم و نشستم به نوشتن. در نوشتن آن هم هیچ یادداشتی در اختیار نداشتم و هرچه نوشتم از حافظه نقل کرده‌ام.

▪ در خاطرات پراکنده شما، مثلاً آنجا که از «محمدعلی جمال‌زاده با فروغ فرخزاد که فتاده‌اند، اینکه کتاب «خلقیات ما ایرانیان» جمال‌زاده در زمان انتشارش مورد نقد و عتاب قرار می‌گیرد که وزارت فرهنگ و هنر ایران دعوت از او را برای دیدار از وطن بعد از سال‌ها دوری پس می‌گیرد. یا آنجا از شخصیتِ متفاوت و خلاف عادت فروغ فرخزاد به یاد آوردید، تا چه حد از ارزش فردی یا اجتماعی برخوردار است؟

در مورد جمال‌زاده باید بگویم از حال و احوال و خاطره و نظرهای این نویسندهٔ پیشکسام، هرچند که روایت یک درد دل شخصی او مبنی بر مغضوب‌شدنش در پی انتشار کتاب «خلقیات ما ایرانیان» بود، اما نیاز کنند نابردباری دستگاه حاکمیت زمانه در برابر عقلای مخالف هم بود. پیرمرد سخت اوقاتش تلخ شده بود که پس از انتشار کتابش دعوت از او را برای بازدید از ایران پس گرفته‌اند و کنارش گذاشته‌اند. من تصمیم گرفتم که درد دل‌ها و شکوه و شکایت‌های او را در آن تابستان ۱۳۳۹ در تلویزیون منعکس کنم. او سال‌ها بود که از یاد رفته بود و کسی از نویسندهٔ اولین داستان‌های کوتاه به فارسی خبری نداشت.

اما در مورد گزارش شبیهی که در همراهی با فروغ فرخزاد به دیدنش گذشت، البته من تنها خواننده‌ام که خاطرهٔ فروغ را از او نیک‌تر یاد کرده‌اند. اینکه آن خاطره چگونه به خواننده می‌تواند به اوضاع‌واحوال زندگی شبانه در شب‌های تهران آن روزگار پی ببرد. ناگفته نماند که من عکسی هم از آن شب در اختیار داشتم که متأسفانه نتوانستم بیدایش کنم و در کتاب بیاورم.

▪ در مورد مهدی اخوان ثالث و کژارشی که از زندگی او به دست داده‌اید حکایت از تنگدستی آن شاعر بزرگ دارد. آیا می‌توان باور کند شاعری با آن همه محبوبیت در کنار زندگی خود و خانواده‌اش چنان درمانده باشد که اشتغال به کاری در تلویزیون آبادان برایش گرفتگی باشد؟ در همین خاطره از قول اخوان نقل می‌کنید که در برابر پیشنهاد کار در تلویزیون شرط می‌گذارد که کارش به برنامه‌های ادبی مربوط باشد و هیچ ربطی به سیاست و تبلیغات سیاسی نداشته باشد. فکر نمی‌کنید این رویکرد اخوان ثالث با طرد او و وضعیت ناساعد اقتصادی‌اش نسبت دارد؟

گویا شما کـه آن دوران را درک نکرده‌اید گمان می‌کنید آن زمان همه آدم‌ها در فراق کامل به سر می‌بردند. البته در فیلم اخوان با اوضاع امروز باید چنین تصور کنید. «غم بود ولی همه بود».

اما در مورد شخصی شاعر عزیز ما در مقدمهٔ آمیختگی فرهنگ با سیاست ندارند و ازاین‌روست که به طرفِ جلال آل‌احمد نشانه رفته و با اینکه خود جـلال در یک چاه و دو چاله، به‌صراحت و بی‌پرده‌پوشی به خطای خود اعتراف می‌کند. پارسی‌نژاد آن را ناکافی می‌داند و می‌گوید «واقعیت این است که آقایان روشنفکر، با همه ادعای وارستگی و آزادگی هر جا که استخوان پوسیده‌ای جلوشان می‌انداختند خیز برمی‌داشتند، یا در جای دیگر که از وجه فرهنگی شخصیت احسان طبری می‌گوید، معتقد است که طبری بیشینه سزاوار خود را در خدمت به رشد و گسترش ادبیات و هنر جدید بیشتر و در ایران با افتادن در کژراهه سیاست به باد داد. و از «بدنامی حزب توده» سخن به میان می‌آورد که به‌زعم او نام طبری را آن درآمیخته است. به هر تقدیر، کتاب «یادها و دیدارها» مجموعه‌ای است از خاطرات مستند ایرج پارسی‌نژاد که در کمال انصاف و رعایت امانت روایت شده‌اند و البته او به توصیف اوضاع و اشخاص بسنده نمی‌کند و از موضع‌گیری درباره اشخاص و خاطرات طرفه نمی‌رود و فراتر از این، مواضع شخصی نداشت. مدتی در استخدام وزارت فرهنگ بود و به شغل معلمی اشتغال داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۸ به زندان رفت و پس از آزادی از زندان، در جاهای مختلف، از جمله روزنامه و رادیو، درآمدهای شخصی داشت و مدتی هم در کتابخانه ملی کار می‌کرد. وقتی با معرفی دوستش، حسین خدیو جم توانست کاری در بنیاد فرهنگ ایران پیدا کند، دکتر خانلری که با او دوست داشت، مقرری ماهانه‌ای برایش ترتیب داد. اما او نمی‌توانست روزها سر کار حاضر شود. روزی سعیدی‌سیرجانی، مدیر انتشارات بنیاد فرهنگ، از عدم حضور اخوان سر کار پیش دکتر خانلری شکایت می‌کرد. من که تصادفاً خود شاهد طرح این شکایت بودم یا خانلری به یک شکایت سیرجانی هرگز از یاد نمی‌برم. آن استاد خواندم، که خود شاعر بود، گفت: ما آقای اخوان را استخدام نکرده‌ایم اما وسوسه هرگز دوستان در حدی بود که سرانجام من تسلیم شدم و نشستم به نوشتن. در نوشتن آن هم هیچ یادداشتی در اختیار نداشتم و هرچه نوشتم از حافظه نقل کرده‌ام.**

▪ در خاطرات پراکنده شما، مثلاً آنجا که از «محمدعلی جمال‌زاده با فروغ فرخزاد که فتاده‌اند، اینکه کتاب «خلقیات ما ایرانیان» جمال‌زاده در زمان انتشارش مورد نقد و عتاب قرار می‌گیرد که وزارت فرهنگ و هنر ایران دعوت از او را برای دیدار از وطن بعد از سال‌ها

سوسیالیست‌ها از سوی دیگر می‌کوشیدند نیما و شعرش را وسیله‌ای برای تبلیغ مرام و مسلک سیاسی خود کنند. اما «غوغائی»ـ ال‌احمد منحصر به تبلیغ او برای نیما نبود. او با نوشتن رساله «غربزدگی»، بر ذهن و ضمیر جوانان زمانه تاثیر کرد که آنها به هر بهانه در مخالفت با حاکمیت در پی ستیز با مدنیت مدرن غرب بودند و می‌خواستند به اصالت‌های شرق بازگردند که همچنان که دیدیم بازگشتند.

▪ عمده روایت‌ها درباره همایـون صنعتی‌زاده، حول محور خدمـات فرهنگی او در بنیان‌گذاری مؤسسه انتشـارات فرانکلین در نشـر و ویرایش کتاب و تأسیس چاپخانه افسـت و گاغذسازی پارس و نهضت سـوادآموزی در قزوین بوده است، روایتِ شما از معدود روایت‌هایی است که به رابطه پنهانی او با شاه برای ابلاغ نظرها و خواست‌های آمریکا اشـاره می‌کند. آل‌احمـد هم در «یک چاه و دو چاله» روایتی سراسـر دیگرگون از صنعتی‌زاده و روال کار او به دسـت می‌دهد و همایون صنعتی‌زاده را «مباشـر بنگاه فرانکلین» می‌خواند که بعد از کودتای ۲۸ مرداد با «انگی از بوی دلار بر پیشانی» می‌آید تا کتاب‌های پرفروش چاپ کند و دنیال مترجم و ناشر خوش‌حساب می‌گردد. به نظر شما چنین ارتباطاتی تا چه حد چهره فرهنگی همایون صنعتی‌زاده را مخدوش کرده است؟

در داوری کارنامهٔ پُر برک و بار همایون صنعتی‌زاده نباید انصاف را از دست داد. هرچند ابراهیم گلسـتان در یادداشـت خود، او را در جوانی یک پنهانی عبدالصمد کامبخش در ارتباط با ایلات و عشـایر و شـبکه نظامی حزب توده دانسـته است و گفته که صنعتی‌زاده دست‌پرورده و دستیارِ چنین عنصر وابسته‌ای بوده است. اما به کمان من، صنعتی‌زاده خود استعداد و زمینه ذهنی و روحیه مسـاعدی برای ایجاد هر نوع رابطه داشته و از آن برای برآورده‌شـدن نیات خود استفاده می‌کرده اسـت. چنان‌که پس از انقلاب هم به حمایت همشهری‌اش، سردار قاسم سلیمانی و همکاری و یاری همسر کوشا و شایسته‌اش، شهین سـرلتی (بانوی کل سـرخ) توانست کشت سـودآور کل سرخ را جانشـین کشتِ زیان‌آور خشخاش کند و به کار کشت کل سرخ و کلاب‌گیری در لاله‌زار کرمان بپردازد.

▪ درباره صادق چوبک گفته‌اید گویا چندان تمایلی نداشته از دوستش، صادق هدایت سخن بگوید. به نظر شـما چرا چوبک از قضاوت در مورد دیگران خوشش نمی‌آمد و از طرح‌زدن درباره صادق هدایت با همه نزدیکی به او طفره می‌رفت؟

علت منش و شخصیت خود چوبک است. من در آن چند دیدار خودم با او، او را چندان آدم پرگو و خوش‌صحبتی ندیدم. بیشـتر در خودش بود و دوسـت داشت بیشتر بشنود تا بگوید. وقتی از دوسـتان هدایت، جز خودش، بپرسـیدم گفت هدایت به مینوی و خانلری خیلی علاقه داشت اما البته در اواخر عمر، یعنی از ۱۳۳۸ به بعد که ایران را برای همیشه تـرک کرد جوانان نامناسـب زیـادی دورش را گرفته بودند که هدایت زیـاد آنها را جدی نمی‌گرفت. دوسـتان واقعی هدایت همان اولین اشخاصی بودند که با او اشتراک ذوق و سـلیقه داشتند. آدم‌هایی از نوع بزرگ علوی، شهیدنورایی، مجتبی مینویی، پرویز خانلری، مسـعود فرزاد و دیگرانی که فضل و کمالی داشـتند. من هم به کار خودم سرگرم بودم و خیلی او را نمی‌دیدم اما جوان‌هایی پیدا شده بودند که می‌خواستند از نشست و برخاست با او کسب اعتبار کنند.

▪ در روایت خاطره خود از احسـان طبری، از سـهم او در نقـد ادبی جدید ایران یاد کرده‌اید و او را صاحب «عقل نقاد» شـانخته‌اید. از این وجه در سـایه ماندهٔ شخصیت طبری بیشتر بگویید.

من در کتاب «احسـان طبری و نقد ادبی» که ظاهراً شما آن را ندیده‌اید، بیش از سیصد صفحه درباره او و آثارش در نقد ادبی و هنر گفته‌ام. متأسـفم که این کتاب من هم مثل «نیما یوشـیج و نقد ادبی» خوانده نشـده. نمی‌دانم چرا؟ من آنچه درباره احسان طبری در کتاب خود آورده‌ام همه بر اسـاس مقالاتی بوده در نشـریات پراکندهٔ متعلق به حزب توده که من به دسـت‌وجو و رنج بسـیار به آنها دسترسـی پیدا کردم. یک‌بار کپی این مقالات را با دقت و باریک‌بینی انتقادی خودم و ارزیابی کردم و در حدّ امکان گفتار خود نوشـتم که طبری در زمان خود با نوشـتن مقالاتی در معرفی شـعرهای هدایت، بزرگ علوی و نیما یوشـیج در ادبیات، در موسـیقی، پرویز محمود، حسـین ناصحـی، مرتضی حنانه و گلسـرخی، در ترجمه: ابراهیم گلسـتان، پرویز داریوش، محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، محمد قاضی و ابراهیم یونسی، ج. تاتاز، عبدالحسین نوشین و حسین خیرخواه و بسیاراتی دیگر مؤثر بود. متأسفانه پیشینه سزاوار خود را در خدمت به رشد و گسترش ادبیات و هنر جدید بیشرو در ایران با افتادن در کژراهه سیاست به باد داد. این است که نام او با بدنامی حزب توده درآمیخته شده است.

▪ در کتاب «یادها و دیدارها» از دوسـتی بنجاه‌وچند ساله خود با استاد شفیعی‌کدکنی گفته‌اید و از فضائل و کمالاتی به او را در میان معاصران با نی‌بهمتا کرده اسـت. در عین حال یادآور شـده‌اید که خصوصیات اخلاقی او در گریـز و پرهیز از جمعیت و جماعت شـناخت نزدیک‌تر را و را دشوار کرده است. کمی بیشـتر از مقام و جایگاه این شاعر و استاد بی‌بدیل ادبیات بگویید.

کمی نمی‌گفتم در این گفت‌وگو فرصت این کار باشـد. من در کتاب «شـفیعی کدکنی و احمد تفضلی»، که در دسـت انتشـار دارم، به تفصیل آثار متعدد او را در حوزه تحقیق و نقد و تصحیح متون و نسـخ قدیم در شـعر و تصوف و تاریخ شـرح دادهام. امیدوارم این کتاب من هرچه زودتر منتشر شـود و شما بتوانید از ابعاد و ساحات و مقامات این استاد آگاهی بیشتری پیدا کنید.

اما در مورد سـلوک شخصی و ترجیح او بر کناره‌جویی از اجتماعات این دیگر جزئی از شـخصیت اوست. با این همه پیش از شروع شـوق کوتاه امکان داشت شما به‌آسانی او را در مجلس درسش در دانشگاه یا جای در محل سکونتش، با قرار قبلی، ببینید و از صحبت سـودمندش برخوردار شوید. اما این بیماری همه را از هم جدا کرد. نکته درخور یادآوری از شـیفه‌کدکنی محبوبیت بسیار او در شعر معاصر فارسـی است. اهل شعر او را بسیار دوست دارند و شـعرهایش را از بر می‌کنند. اخیرین دفتر شعر او «طفلی به نام شادی» با وجود دشواری‌های دسترسی به کتاب در این ایام به چاپ‌های مکرر رسیده است.

▪ انتشار کتاب «یادها و دیدارها» مصادف به تاریخ خاصی که‌مبابه به درخورِ فرهنگ و هنر افزوده است و مورد استقبال بسیاری واقع شده، آیا نکته‌ای است در میان این کتاب از مطالب گوناگون و آن سخن می‌رود و با این روند حتماً به چاپ مجدد خواهد رسید. علت این استقبال را در چه می‌دانید؟

علت شـاید صداقتی اسـت که خواننده‌گان در روایت خاطره‌ها دیده‌اند. همان‌طور که می‌دانید بیشـتر کتاب‌هایی که در این سال‌ها به‌عنوان اثر خاطره‌ها به زبان فارسی یا زبان‌های دیگر منتشـر شـده مطالبی اسـت که نویسـندگان آن از آشـنایی خود و نزدیکی به شاه و رجال گذشـته به دروغ دم زده‌انـد. تا آنجا که نمی‌توان به هیچ‌یک از آنها به‌عنوان یک «سـند تاریخی» اعتمـاد کرد. کتاب من همان‌طور که گفته‌ام، صرفاً خاطرات شـخصی نیسـت. شرح احوال هم نیسـت. چیزی اسـت در نوع خود جدید که خوانده‌ام خود می‌تواند نوع آن را تعیین کند. آنچه که هسـت و من از کسـانی که کتاب را خوانده‌اند می‌شـنوم «خوش‌خوانی» و «خواندنی»بودن شـخصیتی فروغ فرخزاد است. من از صحت گفتار خود نوشـتم و بسیاراتی دیگر مؤثر بود. متأسفانه پیشینه سزاوار خود را در خدمت به رشد و گسترش ادبیات و هنر جدید بیشرو در ایران با افتادن در کژراهه سیاست به باد داد. این است که نام او با بدنامی حزب توده درآمیخته شده است.

▪ در کتاب «یادها و دیدارها» از دوسـتی بنجاه‌وچند ساله خود با استاد شفیعی‌کدکنی گفته‌اید و از فضائل و کمالاتی به او را در میان معاصران با نی‌بهمتا کرده اسـت. در عین حال یادآور شـده‌اید که خصوصیات اخلاقی او در گریـز و پرهیز از جمعیت و جماعت شـناخت نزدیک‌تر را و را دشوار کرده است. کمی بیشـتر از مقام و جایگاه این شاعر و استاد بی‌بدیل ادبیات بگویید.

کمی نمی‌گفتم در این گفت‌وگو فرصت این کار باشـد. من در کتاب «شـفیعی کدکنی و احمد تفضلی»، که در دسـت انتشـار دارم، به تفصیل آثار متعدد او را در حوزه تحقیق و نقد و تصحیح متون و نسـخ قدیم در شـعر و تصوف و تاریخ شـرح دادهام. امیدوارم این کتاب من هرچه زودتر منتشر شـود و شما بتوانید از ابعاد و ساحات و مقامات این استاد آگاهی بیشتری پیدا کنید.

اما در مورد سـلوک شخصی و ترجیح او بر کناره‌جویی از اجتماعات این دیگر جزئی از شـخصیت اوست. با این همه پیش از شروع شـوق کوتاه امکان داشت شما به‌آسانی او را در مجلس درسش در دانشگاه یا جای در محل سکونتش، با قرار قبلی، ببینید و از صحبت سـودمندش برخوردار شوید. اما این بیماری همه را از هم جدا کرد. نکته درخور یادآوری از شـیفه‌کدکنی محبوبیت بسیار او در شعر معاصر فارسـی است. اهل شعر او را بسیار دوست دارند و شـعرهایش را از بر می‌کنند. اخیرین دفتر شعر او «طفلی به نام شادی» با وجود دشواری‌های دسترسی به کتاب در این ایام به چاپ‌های مکرر رسیده است.

▪ انتشار کتاب «یادها و دیدارها» مصادف به تاریخ خاصی که‌مبابه به درخورِ فرهنگ و هنر افزوده است و مورد استقبال بسیاری واقع شده، آیا نکته‌ای است در میان این کتاب از مطالب گوناگون و آن سخن می‌رود و با این روند حتماً به چاپ مجدد خواهد رسید. علت این استقبال را در چه می‌دانید؟

علت شـاید صداقتی اسـت که خواننده‌گان در روایت خاطره‌ها دیده‌اند. همان‌طور که می‌دانید بیشـتر کتاب‌هایی که در این سال‌ها به‌عنوان اثر خاطره‌ها به زبان فارسی یا زبان‌های دیگر منتشـر شـده مطالبی اسـت که نویسـندگان آن از آشـنایی خود و نزدیکی به شاه و رجال گذشـته به دروغ دم زده‌انـد. تا آنجا که نمی‌توان به هیچ‌یک از آنها به‌عنوان یک «سـند تاریخی» اعتمـاد کرد. کتاب من همان‌طور که گفته‌ام، صرفاً خاطرات شـخصی نیسـت. شرح احوال هم نیسـت. چیزی اسـت در نوع خود جدید که خوانده‌ام خود می‌تواند نوع آن را تعیین کند. آنچه که هسـت و من از کسـانی که کتاب را خوانده‌اند می‌شـنوم «خوش‌خوانی» و «خواندنی»بودن شـخصیتی فروغ فرخزاد است. شاید این حکایت صداقتی اسـت که خوانندگان در روایت دیدارها و یادماندەها دیده‌اند. حالا اگر مضمون و موضوع بعضی از این روایت را نپسـندیده‌اند. از این قبیل که جرأت موضوع و بسیاراتی از اتمامیان نامه‌نویس همزمانه اشـاره شـده یا از دولتمردان کشـته از یک سـیرانی و از دیگـری نکوهش کرده‌اند باید بگویم این دیگر خوشی‌ای از عاشر خواطرات من بوده که بی‌ملاحظه به قلم آمده است. با این همه اگر در مواردی کسانی را رنجانده باشم متأسفم. اما آنچه که می‌توانم اطمینان دهم این اسـت که دفترهای من هیچ حب و بغض و غرض و مرض و تحقیـر و اهانت و بدگویی را ندارد. از اینجـا مایلم حق‌گزاری خود را بـه دوسـتانم بدهم. محمدرضا جعفری و فرزند شـاعرم‌ـ که دارد‌اش عبدالرحیم نیک و شاعر عزیز ما و اهل اسـاسـت و پویلیتیک نب